

بررسی و نقد نظریه سوئین برن درباره تجربه دینی

شهاب شهیدی^۱

دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران

چکیده

تجربه دینی یکی از مباحث مهم در فلسفه دین معاصر می‌باشد. مسأله‌ای که توجه متفکرین را در این موضوع به خود جلب نموده، این است که آیا تجربه‌های دینی می‌توانند اعتقاد افراد را به متعلق تجربه‌هایشان توجیه نمایند یا خیر؟ ریچارد سوئین برن معتقد است که با تمسک به اصل ساده‌باوری می‌توان اعتبار تجربه دینی را برای شخص صاحب تجربه اثبات نمود. طبق این اصل اگر به نظر شخصی برسد که فلان شیء را دیده‌است، پس احتمالاً آن شیء در خارج تحقق دارد البته به شرط عدم تحقق پاره‌ای از شرایط. وی به مدد اصل گواهی، اعتبار تجربه دینی را برای سایر افراد توجیه می‌کند، مگر آنکه آشکار شود که شخص ناقل دچار سوء فهم گردیده یا اغراق کرده یا دروغ می‌گوید.

نگارنده با تفکیک عقل به دو ساحت فلسفی و عرفی بر این باور است که نظریه سوئین برن در ساحت عقل فلسفی غیرقابل دفاع است، ولی در ساحت عقل عرفی می‌توان سخن او را پذیرفت. واژگان کلیدی: اصل ساده‌باوری، اصل گواهی، عقلانیت فلسفی، عقلانیت عرفی.

^۱ . shahab.shahidi@ut.ac.ir

۱. مقدمه

تجربه دینی یکی از مباحث بحث‌برانگیز در حوزه فلسفه دین است. همواره تعدادی از دینداران در طول تاریخ مدعی شده‌اند که با خدا یا امر متعالی مواجهه داشته و آن را درک کرده‌اند. کثرت این‌گونه گزارش‌ها، سبب گشته تا فلاسفه دین بیشتر درباره این پدیده تأمل کرده و اعتبار آن را بررسی نمایند. پاره‌ای از متفکران، تجربه دینی را راهی برای اثبات خدا یا امر ماورای طبیعت قلمداد کرده‌اند، در حالی که عده‌ای دیگر چنین اعتبار و کارکردی برای آن قائل نمی‌باشند. اما پیش از بحث درباره اعتبار تجربه دینی از منظر ریچارد سوئین‌برن، ابتدا لازم است اندکی پیرامون مطلق تجربه سخن گفته و سپس در پرتو آن به بحث درباره تجربه دینی بپردازیم.

۲. تجربه و احکام متنوع آن

تجربه واقعه‌ای است که شخص با آن مواجه می‌شود و از سر می‌گذراند و نسبت به آن آگاهی و اطلاع دارد (خواه شخص به عنوان عامل تجربه باشد و خواه به عنوان ناظر بر تجربه) (Peterson, 1998: 19). تجربه را می‌توان به گونه‌ای توصیف نمود که مستلزم وجود موجودی خارجی و مستقل از صاحب تجربه باشد. در این حالت مدرک و مدرک از هم تمایز دارند و بین آنها دوئیت برقرار است. در عین حال تجربه را می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز توصیف نمود که مستلزم وجود موجودی مستقل و خارجی نباشد. به عنوان مثال اگر شخصی بگوید «صدای انسانی را از کوچه می‌شنوم» این توصیف از تجربه مستلزم آن است که شخص، حقیقتاً صدایی را شنیده است و فردی در کوچه حضور دارد. این نحوه توصیف از تجربه را توصیف خارجی (External Description) گویند. اما اگر شخص بگوید «به نظرم می‌رسد که صدای انسانی را از کوچه شنیدم» این توصیف از تجربه مستلزم وجود هیچ‌گونه صدایی نیست، و ما نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که فردی در کوچه وجود دارد که صدای او شنیده شده است. این گونه توصیف از تجربه را توصیف درونی (Internal Description) گویند (Swinburne, 2004: 294).

نکته حائز اهمیت این است که وقتی سخن از تجربه دینی رانده می‌شود، توصیف خارجی از آن تجربه مدنظر است؛ به عبارت دیگر شخص معتقد است که با یک موجود ماورای طبیعی یا حقیقتی غایی، که در خارج به طور مستقل وجود دارد، مواجه می‌شود؛ یعنی شخص صاحب تجربه معترف است که بین خود و متعلق تجربه‌اش دوئیتی وجود دارد.

نکته دیگری که پیرامون ادراک و تجربه درخور تأمل است، تقسیم آن به ادراک عمومی و خصوصی است. در ادراک عمومی، شیء x به گونه‌ای است که هرکس در صورت سلامت حواس و به کارگیری آن می‌تواند به ادراک آن نائل شود. تمام ادراکات حسی جزء ادراک عمومی محسوب می‌شوند. در ادراک خصوصی، شیء y به گونه‌ای است که سبب می‌شود فقط عدّه معدودی آن را تجربه کنند اگرچه عدّه کثیری در شرایط یکسان با آن افراد معدود هستند، ولی آنها به چنین تجربه و ادراکی نائل نمی‌شوند (Ibid:297). توجه به این نکته ضروری است که تجربه‌های دینی، جزء ادراکات خصوصی محسوب می‌شوند زیرا این تجربه‌ها همانند ادراکات حسی، فراگیر و همه شمول نمی‌باشند.

نکته سومی که لازم است بدان توجه شود این است که گاهی تجربیات باهم مرتبط هستند. در بعضی اوقات، شخص می‌تواند از طریق تجربه یا ادراک x به تجربه و ادراک y نیز نائل شود. در این حالت، همان قوای ادراکی که سبب پیدایش x گشته است، سبب پیدایش y نیز می‌گردد؛ به علاوه شخص صاحب تجربه، چیزی اضافه بر x ادراک نمی‌کند و مع هذا به y منتقل می‌شود. ممکن است دو نفر x را ادراک کنند ولی یکی از آنها به ادراک y نائل شود و دیگری نائل نشود (Ibid:298).

هم اکنون شایسته است که بحث خود را پیرامون تجربه دینی ادامه دهیم و ببینیم که آیا می‌توان تجربه دینی را به عنوان مبنایی برای باور به خدا قرار داد یا نه؟

۳. تجربه دینی

تجربه دینی به معنای مواجهه شخص صاحب تجربه با خدایا هرگونه امر متعالی می‌باشد. این امر متعالی نیز گاهی می‌تواند مواجهه با یک شخص، مثل مواجهه با مریم مقدس یا مواجهه با موجود ماورائی بی‌زمان یا مواجهه با حقیقتی اسرارآمیز که غیرقابل وصف است، باشد (Ibid:295-296). تجربه دینی دارای پاره‌ای از عوامل بنیادی می‌باشد که قوام‌بخش آن است. همان‌طور که اشاره شد تجربه دینی مواجهه با امر متعالی است لذا یکی از عوامل بنیادی در یک تجربه دینی آگاهی از چیزی است که در ورای فرد قرار دارد. یک فردی که تجربه دینی را از سر می‌گذراند، همواره چنین احساس می‌کند که امری ورای خودش وجود دارد که نهایی‌تر از خودش می‌باشد؛ به عبارت دیگر یک کل تامی تحقق دارد که او فقط بخشی از آن است (گیسلر، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

عامل بنیادی دیگری که در تجربه دینی نهفته است سرسپردگی تام به امر متعالی می‌باشد. صرف آگاهی از امر متعالی، تجربه را دینی نمی‌کند، بلکه شرط ضروری آن تسلیم و سرسپردگی در برابر امر متعالی است. شخصی که صاحب تجربه دینی است امر متعالی را چنان کامل و نهایی می‌داند که او را شایسته پرستش می‌بیند و زندگی خود را در پرتو تسلیم محض به آن امر متعالی معنادار می‌کند. آن شخص چنین احساس می‌کند که بدون مدد امر متعالی، قادر به اکتساب توفیقات مادی و معنوی نیست. بنابراین دیدگاه شخص صاحب تجربه نسبت به امر متعالی به هیچ وجه خنثی نبوده و نه تنها این تجربه را امری فراتر از صرف ادراک و آگاهی می‌داند، بلکه خویشتن خویش را در پرتو موجود متعالی می‌بیند (همان: ۱۰۵).

توجه به این نکته نیز ضروری است که ریچارد سوئین‌برن در بحث تجربه و به طور اخص تجربه دینی قائل به صحت تئوری علی ادراک (Causal Theory of Perception) است. از نظر او تجربه‌ای را می‌توان واقعی دانست که متعلق تجربه، علت حصول آن تجربه باشد. به عنوان مثال تجربه حسی من از میز زمانی واقعی و معتبر است که آن میز به وسیله تشعشع نور خود به چشمان من، علت ظهور خودش نزد من شده باشد (Swinburne, 2010:114). به همین منوال تجربه دینی‌ای از خدا یا امر متعالی، زمانی واقعی است که خدا یا امر متعالی سبب پدیدار گشتن آن تجربه نزد شخص شده باشد.

پس از تعریف تجربه دینی لازم است به سراغ پاسخ این سؤال برویم که آیا این تجربه‌ها با انواع مختلف خود می‌توانند قرینه و گواهی لازم را برای اثبات وجود خدا یا امر متعالی فراهم آورند؟ پاسخ سوئین‌برن به این سؤال، مثبت است. وی با توسل به اصل ساده‌باوری (The Principle of Credulity) و اصل گواهی (The principle of testimony)، معتقد است که وجود تجربه دینی، نه تنها می‌تواند توجیه‌گر باور شخص صاحب تجربه باشد بلکه می‌تواند برای سایر افراد نیز گواهی بر تأیید وجود خداوند فراهم آورد. راقم این سطور در اینجا به بررسی این دو اصل خواهد پرداخت و سپس به بیان عقیده شخصی خود مبادرت خواهد ورزید.

۴. اصل ساده باوری

سوئین‌برن از این اصل برای اثبات اعتبار تجربه دینی برای توجیه باور به خداوند استفاده می‌نماید. در بحث از تجربه دینی برخی از فلاسفه معتقدند که تجربه نمی‌تواند گواه بر امری و رای خودش باشد و لذا از نظر آنها تجربه‌های دینی فاقد ارزش قرینه‌ای هستند. فلاسفه‌ای که

چنین دیدگاهی را در باب تجربه اتخاذ نموده‌اند و قائل به بی‌اعتباری تجربه دینی هستند، به رأی خود در سایر تجربه‌ها پای‌بند نمی‌باشند؛ مثلاً اگر شخصی بگوید که میز را در اتاق دیده‌است، آنها می‌پذیرند که میزی در اتاق وجود دارد. به عبارت دیگر وجود خارجی میز در اتاق را از طریق تجربه حسی می‌پذیرند، اما در باب تجربه دینی اقدام به انکار متعلق تجربه می‌کنند. اما سوئین‌برن برخلاف ادعای این گروه از فلاسفه، معتقد است که اصل عقلانی اقتضاء می‌کند که اگر به نظر شخص برسد که فلان شیء مادی را در خارج دیده‌است، پس احتمالاً آن شیء در خارج وجود دارد (البته در صورت عدم تحقق پاره‌ای از شرایط که به ذکر آن خواهیم پرداخت). از نظر او همین اصل را می‌توان در تجربه دینی اعمال نمود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: به نظر شخصی چنین آمده که با خداوند یا امر متعالی مواجه شده‌است، پس خدا یا امر متعالی در خارج وجود دارد (Ibid:303).

سوئین‌برن مدعی است که ما بر طبق اصل ساده‌باوری است که به ادراکات حسی اعتبار قائل می‌شویم و آلاً ادراکات حسی فی‌حد ذاته قابلیت اثبات‌پذیری را ندارند. لذا در امور محسوس، هرآنچه را که به نظرمان برسد وجود دارد (در صورت فقدان پاره‌ای شرایط) موجود می‌دانیم. به همین منوال باید اصل مذکور را در تجربه‌های دینی اعمال کنیم (Swinburne, 2010:115). نکته درخور توجه این است که سوئین‌برن اصل ساده‌باوری را در جانب سلب معتبر نمی‌داند یعنی نمی‌توان گفت: «به نظر می‌رسد که X وجود ندارد؛ پس احتمالاً وجود ندارد». مثلاً اگر شخصی وارد خانه‌ای شود و میزی را در خانه نبیند، نمی‌تواند حکم کند که میزی در خانه وجود ندارد مگر اینکه آن شخص دارای شرایطی باشد که بتواند مدعی شود که اگر میزی وجود می‌داشت او حتماً قادر به دیدن آن بود؛ (فی‌المثل اگر او تمام خانه را جستجو کرده‌باشد و چشمان او دارای قوه بینایی قابل قبولی باشد، به طوری که اگر میزی بود حتماً متوجه آن می‌شد، آن‌گاه می‌تواند اقدام به صدور حکم فوق‌الذکر نماید). همچنین ادعای خداناباوران مبنی بر عدم تجربه خداوند و حکم به عدم وجود او زمانی معقول است که محدودیت‌های فوق اعمال شود. (Swinburne, 2004: 304)

۵. ملاحظات محدودکننده اصل ساده باوری

سوئین‌برن اگرچه برای اثبات حجیت تجربه دینی به اصل ساده‌باوری تمسک می‌جوید، ولی معترف است این اصل به طور مطلق صحیح نمی‌باشد و در صورت تحقق پاره‌ای از شرایط و

رخدادها از اعتبار ساقط می‌شود. لذا او چهار شرط را ذکر می‌کند که در صورت تحقق یکی از آنها این اصل اعتبار خود را از دست می‌دهد. این شرایط بدین قرار است:

الف: اگر ادراک شخص تحت تأثیر عوامل و رخدادهایی بوجود آمده باشد که آن عوامل قابل اعتماد نباشند، در آن صورت تجربه شخص از اعتبار ساقط می‌شود و نمی‌توان از طریق اصل ساده‌باوری به صحت متعلق تجربه او استدلال کرد. مثلاً اگر شخصی تحت تأثیر استعمال مواد مخدر دچار توهم شود و ادعای پدیده‌ای را از طریق تجربه نماید، در آن صورت تجربه او فاقد اعتبار خواهد بود؛ زیرا احتمالاً تأثر او از مواد مخدر سبب پدید آمدن تجربه وی شده است و لذا نمی‌توان حکم به خارجی بودن و عینی بودن متعلق تجربه وی نمود.

ب: اگر شخص صاحب تجربه مدعی ادراکی شود و آن شخص بار دیگر در موقعیت ادراکی مشابه قرار بگیرد و از درک آن عاجز بماند، در این صورت نیز اصل ساده‌باوری از اعتبار ساقط می‌شود. مثلاً شخصی مدعی می‌شود که نوشته‌های یک کتاب را در فاصله ۲۰۰ متری خوانده است و به محتوای آن پی برده است. برای حصول اطمینان باید بار دیگر او را در همان موقعیت قرار دهیم و ببینیم که آیا باز هم می‌تواند از فاصله ۲۰۰ متری کتابی را قرائت نماید یا خیر؟ اگر قادر به قرائت کتاب از فاصله مذکور نبود در آن صورت حکم به عدم اعتبار تجربه او می‌نماییم.

ج: اگر شخص صاحب تجربه مدعی مواجهه با تجربه‌ای شده باشد که باتوجه به پیش‌زمینه معرفتی ما، امکان صدق آن وجود نداشته باشد، در آن صورت اصل ساده‌باوری در خصوص تجربه آن شخص از اعتبار ساقط است. مثلاً اگر شخصی مدعی شود که انسانی را دیده است که سرش را در دستان خود داشت و مشغول حمل آن بود. آن‌گاه می‌توان حکم به بطلان چنین تجربه‌ای داد. زیرا پیش‌زمینه ما نمی‌پذیرد که شخص، سرش از بدنش جدا باشد و آن را در دستان خویش حمل نماید.

د: اگر شخص صاحب تجربه مدعی شود که پدیده x را ادراک کرده است ولی x علت پدید آمدن آن تجربه نباشد، در این صورت نیز اصل ساده‌باوری از اعتبار ساقط می‌شود (Swinburne, 2004:310-314). به همین جهت سوئین‌برن می‌گوید اگر بتوان ثابت کرد که تجربه دینی معلول مجموعه‌ای از علل است و خداوند هم در میان مجموعه علل هیچ نقشی را عهده‌دار نیست، آن‌گاه می‌توان نتیجه گرفت که تجربه دینی، امری موهوم است، ولی اثبات این امر متوقف بر آن است که اثبات شود خدایی وجود ندارد (Swinburne, 2010:118). اما تا به حال

متفکری نتوانسته به‌طور قطع و یقین عدم وجود خداوند را اثبات کند. لذا مادامی که احتمال وجود خداوند پابرجاست، می‌توان او را در میان سلسله علل تحقق تجربه دینی جای داد.

۶. ویژگیهای اصل ساده‌باوری

با توجه به مطالب مذکور، می‌توانیم ویژگیهای این اصل را بدین‌گونه فهرست کنیم:
الف) اصل ساده‌باوری یکی از اصول بنیادین عقلانیت است.

سوئین‌برن کاربرد این اصل را در ادراکات حسی یا تجارب دینی، بدیهی و بی‌نیاز از توجیه و دلیل می‌داند و به این اعتبار این اصل را از اصول بنیادین عقلانیت معرفی می‌کند.

ب) اصل ساده باوری یک اصل عام است.

منظور آن است که وی اصل مذکور را در تمام تجارب انسانی، چه دینی و چه غیردینی، قابل اطلاق می‌داند. این یک اصل کلی معرفت‌شناختی بوده و منحصر به تجارب دینی نیست، بلکه انسان در تمام تجربه‌های خود بر مبنای این اصل تجارب خود را واقع‌نما می‌داند.

ج) اصل ساده‌باوری بر حافظه قابل اطلاق است، یعنی همان‌طور که نفس تجربه کنونی اشیاء قابل اعتماد و دارای حجیت است، به یاد آوردن تجربه‌ای از مشاهده یا انجام کاری در گذشته نیز قابل اعتماد و دارای حجیت است.

د) اصل ساده‌باوری یک اصل ایجابی است یعنی اگر شخصی x را مشاهده کرد احتمالاً x وجود دارد، ولی عدم مشاهده آن دال بر عدم وجودش نیست.

و) اصل ساده‌باوری «احتمالاً» واقع‌نمایی شیء را ثابت می‌کند: این امر ناشی از دیدگاه خاصی است که وی از آن پیروی می‌کند و آن عبارت است از عقل‌گرایی انتقادی. بر اساس این دیدگاه نظام اعتقادات دینی را می‌توان و می‌باید عقلاً نقد و ارزیابی کرد اگر چه اثبات قاطع چنین نظام‌هایی امکان پذیر نیست (اصغری، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۶).

۷. اصل گواهی

تا اینجا آشکار گشت که سوئین‌برن با تمسک به اصل ساده‌باوری قائل به اعتبار تجربه دینی برای شخص صاحب تجربه شده‌است. وی با به‌کارگیری اصل دیگری به نام اصل گواهی، تجربه دینی را برای سایر افراد نیز معتبر می‌داند. گواهی یکی از منابع مهم معرفت بشری محسوب می‌شود. بسیاری از معارف ما از طریق این اصل حاصل می‌شود، به طوری که اگر این

منبع مهم را نادیده بگیریم معلومات ما بسیار ضیق خواهد شد. تمام اطلاعات تاریخی ما برپایه گواهی استوار است. کتابهای عملی‌ای که ما مطالعه می‌کنیم برپایه گواهی استوار است، مثلاً در علم فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و... عده معدودی به آزمایشاتی دست می‌زنند و نتیجه آن را برای دیگران نقل می‌کنند و سایر افراد هم با اعتماد به آنها، نتایج آن آزمایشات را می‌پذیرند. به همین جهت گفته شده که گواهی منبع اولیه معرفت اجتماعی می‌باشد (Audi, 2005: 128).

همان‌گونه که سوئین‌برن برپایه اعتبار ادراکات حسی فرد به اعتبار تجربه دینی شخص منتقل شد، به همین شکل برپایه اعتبار گواهی در علم جغرافی، تاریخ و... به اعتبار تجربه دینی برای دیگران منتقل می‌شود. از نظر او اصل گواهی در صورت فقدان پاره‌ای ملاحظات، یک اصل معتبر می‌باشد، لذا اگر شخص صاحب تجربه گزارش کند که با خداوند یا امر متعالی مواجه شده‌است؛ می‌توان برپایه این اصل برای تجربه او اعتبار قائل شد و لذا باور به وجود خدا یا امر متعالی را برای سایر افراد نیز اثبات شده بدانیم. اصل گواهی در صورت وجود سه امر، از اعتبار ساقط می‌شود: اگر اثبات شود شخصی که در حال گزارش تجربه خویش است متعلق تجربه خویش را به غلط به یاد می‌آورد (Misremember)، یا اینکه در ارائه گزارش خویش اغراق می‌کند (Exaggerate) و یا اینکه دروغ می‌گوید (Lie)، آن‌گاه می‌توان حکم کرد که گزارش او فاقد اعتبار است و نمی‌توان به آن تکیه کرد، ولی در صورت فقدان این شرایط دلیلی نداریم تا گزارشات او را بی اعتبار بدانیم.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که سوئین‌برن برپایه اصل ساده‌باوری و در صورت عدم وجود پاره‌ای شرایط، متعلق تجربه دینی را برای شخص صاحب تجربه، امری معتبر می‌داند و برپایه اصل گواهی و عدم وجود سه شرط ذکر شده، گزارشات تجربه دینی اشخاص را برای دیگران نیز معتبر می‌داند و سایر افراد به وسیله آن گزارشات می‌توانند در باورشان به خدا یا امر متعالی موجه باشند.

۸. بررسی اشکالات و پاسخ به آنها

اعتراضاتی به دیدگاه سوئین‌برن وارد شده است. وی به برخی از آنها توجه نموده و بدانها پاسخ داده است. در اینجا به ذکر دو نقد از انتقادات پرداخته و پاسخ وی را به آنها ذکر می‌کنیم. سپس در بخش بعدی مقاله به ذکر اشکالاتی که از نظر نگارنده به دیدگاه سوئین‌برن وارد است، پرداخته می‌شود. اشکالاتی که سوئین‌برن به آنها پاسخ داده است عبارتند از:

الف: بعضی به اصل ساده‌باوری اعتراض نموده و درصدد اعمال محدودیت بر این اصل می‌باشند. آنها مدعی هستند که محتوای اصل ساده‌باوری که می‌گوید: «اگر به نظر شخصی چنین رسید که X وجود دارد، پس وجود دارد»؛ یک اصل عقلانی پایه نمی‌باشد، بلکه برای اثبات صحت آن نیازمند تأییدات استقرایی هستیم. تأییدات استقرایی در امور معمولی وجود دارند اما چنین اموری را نمی‌توان در تجربه دینی یافت. لذا مادامی که تجربه دینی به وسیله تأییدات استقرایی تأیید نشوند نمی‌توان با تمسک به اصل ساده‌باوری به اعتبار و حجیت آن استدلال نمود. این گروه از فلاسفه می‌گویند که « X موجود است» زمانی ادعای صادقی تلقی می‌شود که قرآینی برای وجود X در کار باشد و نیز تجربه‌های گذشته ما نیز آن را تأیید کند. به عنوان مثال هنگامی که می‌گوییم «آنچه که به نظرم می‌رسد واقعاً می‌رسد» ادعایی صادق است. زیرا تجربه‌های گذشته ما چنین ادراکی را خطا نیافته است و آن را تأیید می‌کند. این گروه از فلاسفه سپس تجربه‌های دینی را مورد سؤال قرار می‌دهند و مدعی می‌شوند که این‌گونه تجارب فاقد پشتوانه‌های استقرایی هستند (Swinburne, 2004: 305).

پاسخ اول: سوئین‌برن درصدد پاسخ به اشکال فوق برآمده و می‌گوید: تمسک به تجربیات گذشته برای اثبات صحت تجربیات حال و آینده، در صورتی صحیح است که تجربیات گذشته را به درستی به یاد آوریم و آنها را در مورد تجربیات کنونی خود اعمال کنیم. اما سؤالی که باید بدان پاسخ گفت این است که ما چگونه باید به صحت حافظه خود تکیه کنیم؟ آیا برای آن دلیلی در دست داریم یا اینکه صرفاً به آن تکیه می‌کنیم؟ به نظر می‌رسد که ما نمی‌توانیم برای صحت حافظه خود دلیل عقلانی اقامه نماییم، بلکه محتوای حافظه خود را، همان‌گونه که به نظرمان می‌رسد، می‌پذیریم. پذیرش محتوای حافظه و به‌کارگیری آن، همان‌گونه که به نظرمان می‌رسد در واقع به‌کارگیری اصل ساده‌باوری می‌باشد. در واقع این گروه از فلاسفه با تمسک به اصل ساده‌باوری درصدد ابطال این اصل برآمده‌اند که بطلان چنین استدلالی آشکار است. به علاوه اگر بگویید که برای اثبات تجربه شخصی، باید دیگران نیز چنین تجربه‌ای را داشته باشند، آن‌گاه ما از شما می‌پرسیم که به چه دلیلی برای تجربه‌های دیگران اعتبار قائل می‌شوید؟ به نظر می‌رسد که در این حالت نیز شما متوسل به اصل ساده‌باوری شده‌اید. زیرا می‌گویید که متعلق تجربه‌ها آن گونه‌اند که به نظر اشخاص صاحب تجربه می‌رسد. بنابراین شما نمی‌توانید با تمسک به این اشکال، اصل ساده‌باوری را از اعتبار ساقط نمایید. زیرا برای بی‌اعتبار کردن آن، از خودش استفاده می‌نمایید (Ibid: 305-306).

پاسخ دوم: سوئین برن می گوید که مدعای این گروه از فلاسفه که درصدد ابطال اصل ساده‌باوری هستند چنین است: «این واقعیت که به نظر می‌رسد X وجود دارد، می‌تواند مبنای خوبی برای وجود X باشد در صورتی که ما قرینه و گواهی از گذشته مبنی بر وجود X داشته باشیم».

صرف‌نظر از اشکالاتی که کمی پیشتر به آن پرداختیم، اصل فوق‌الذکر از بیان پاره‌ای تجارب عاجز است و لذا باید تغییر کند. ممکن است شخصی پدیده X را ندیده باشد، ولی خصوصیات مقوم X را دیده یا شنیده‌باشد، در این صورت اگر شخص، پدیده X را مشاهده کند می‌تواند به‌وسیله خصوصیات مقوم X، به آن پدیده آگاهی یابد. مثلاً ممکن است که شخص تا به حال اسب بال‌دار را ندیده‌باشد، ولی آن شخص بدن اسب و شکل ظاهری بال را در پرندگان مکرراً مشاهده نموده‌است. لذا اگر آن شخص با اسب بال‌دار مواجه شود می‌تواند بوسیله خصوصیات که پیشتر با آن مواجه شده به درک آن موجود نائل شود.

تیبین این گروه از فلاسفه از پیش‌بینی چنین حالتی عاجز است. لذا سوئین برن پیشنهاد می‌کند که نظریه فوق‌الذکر را باید بدین شکل اصلاح نمود: «این واقعیت که به نظر می‌رسد X وجود دارد می‌تواند مبنای خوبی برای وجود X باشد در صورتی که قرینه و گواهی از گذشته مبنی بر وجود X یا وجود خصوصیتی که X از آنها تشکیل شده‌است را داشته باشیم». سپس سوئین برن مدعی می‌شود که بر فرض پذیرش چنین امری، بازهم نمی‌توان آن را دلیلی علیه حجیت تجربه دینی دانست. ما خداوند را با صفات مطلقه‌اش همچون علم مطلق، قدرت مطلق و خیریت محض می‌شناسیم؛ اما سؤال این است که این شناخت چگونه برای انسان حاصل می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که ما خداوند را از طریق خصوصیتی که پیشتر تجربه کرده‌ایم، می‌شناسیم. ما در زندگی روزمره خود مواردی را می‌بینیم که از مصادیق علم محدود و قدرت محدود می‌باشند. انسان پس از مشاهده علم و قدرت، مفهومی از آن را در ذهن خود می‌پروراند و سپس آن را توسعه می‌دهد و به صورت علم مطلق و قدرت مطلق از آب درمی‌آورد. لذا هنگامی که با خداوند مواجه می‌شود مفاهیم علم و قدرت را توسعه داده و آن را مطلق می‌گرداند. بنابراین انسان به شناخت خصوصیات خداوند، که همان صفات مطلقه‌اش می‌باشد، نائل گشته‌است و لذا از این طریق هنگام مواجهه با خداوند می‌تواند پی‌ببرد که متعلق تجربه او، خداوند می‌باشد. بنابراین مواجهه با خداوندی که صفات مطلقه دارد، هرگز بدین معنا نیست که ما از قبل هیچ شناختی از خصوصیات وی نداریم، بلکه آن خصوصیات را به طور محدود می‌شناسیم و سپس آن

را توسعه می‌دهیم. لذا تجربه دینی از خداوند با معیار عرضه‌شده فوق‌الذکر سازگار است و نمی‌توان به عدم اعتبار این‌گونه از تجربه‌ها متمسک شد (Ibid:305-306).

ب: اشکال دومی که به حجیت تجربه دینی وارد است، ناسازگاری و تعارض در بین تجارب مختلف از امر متعالی است. انسانها بر حسب اختلاف دینی و فرهنگی‌ای که با یکدیگر دارند، همواره برداشتهای متفاوت و بعضاً متعارضی درباره امر متعالی ارائه داده‌اند. بعضی‌ها امر متعالی را به صورت موجودی متشخص تجربه می‌کنند و برخی دیگر به صورت نامتشخص ادراک می‌کنند. لذا اگر امر متعالی حقیقتاً دارای واقعیت خارجی باشد، نباید چنین اختلاف عظیمی در گزارشات تجربه دینی رخ دهد. لذا این وسعت اختلاف دال بر ذهنی بودن متعلق تجربه دینی می‌باشد.

پاسخ سوئین‌برن به این اشکال را می‌توان در سه مرحله بیان کرد: اولاً وی معتقد است که عدم هماهنگی و یکی نبودن بین تجربه پیروان ادیان مختلف لزوماً به معنای تعارض نیست، بلکه می‌توان این اختلاف را صرفاً در لفظ و تعبیر دانست. پیروان ادیان مختلف تجارب دینی خود را در قالب واژگان دینی که با آنها آشنا هستند توصیف می‌کنند، اما این بدان معنی نیست که توصیفات مختلف ایشان با یکدیگر متناقض است، بلکه خداوند می‌تواند در فرهنگ‌های مختلف به نامهای مختلف شناخته شود. ثانیاً به نظر سوئین‌برن این امری واضح و مسلم است که وقتی یک شخص نسبت به اصلی اعتقادی تعهد داشته‌باشد، تجربه یا تجارب دینی پیروان سایر ادیان را که به اصول اعتقادی دیگری معتقدند تکذیب می‌کند. اما این تکذیب تنها در صورتی از ارزش ادراکی سایر تجارب می‌کاهد که بطلان آن اصول ثابت شده باشد. لذا این واقعیت که گاهی توصیفات تجربه دینی از یک شیء با توصیفات تجربه دینی از شیء دیگر در تضاد است، تنها به این معناست که ادعای جزئی خاص ما مشکوک است نه همه دعاوی تجربه دینی (Ibid: 136-137). ثالثاً به نظر سوئین‌برن اگر تنها در صورتی که از بعضی تجارب دینی، عدم وجود موجود فراطبیعی خاصی استنتاج گردد، این استنتاج، آن دسته از تجاربی را، که مفاد آنها مشاهده آن موجود طبیعی است، به چالش می‌کشد. اما در خصوص تجاربی که مدعی مشاهده خداوند هستند چنین چالشی وجود ندارد؛ چرا که تجارب دینی در سنت‌های غیرمسیحی یا تجاربی هستند که متعلق آنها موجوداتی است که صفات مشابهی با صفات خداوند مسیحی دارد، یا تجاربی است که متعلق آنها شرایط و اوضاع ویژه‌ای است. تجاربی هم که متعلق آنها یک شخص یا یک حالت است، به سختی با خدای مسیحی ناسازگارند. همچنین اگر تجارب زیادی از قدرت مطلق شیطان

در اختیار داشتیم می‌توانست تجاربی را که متعلق آنها خداوند است به چالش بکشد. اما چنین تجاربی گزارش نشده‌اند (Ibid:317-318).
به‌طور خلاصه می‌توان گفت که به نظر سوئین‌برن این چالش نمی‌تواند قدرت ادراکی تجارب دینی را مخدوش کند.

۹. نقد نگارنده

به عقیده نگارنده دیدگاه سوئین‌برن از چند جانب قابل خدشه است. وی در شرط سوم گفته است که باید متعلق تجربه افراد با پیش زمینه‌های معرفتی ما سازگار باشد، در غیر این صورت نمی‌توان اصل ساده‌باوری را در مورد آن اعمال کرد. اما به نظر می‌رسد که پذیرفتن این شرط ما را در توجیه معجزات دچار مشکل می‌کند. کتب آسمانی به ما خبر می‌دهند که انبیای الهی دست به معجزاتی زده‌اند. حضرت موسی آب دریا را شکافت، حضرت عیسی مرده‌ها را زنده کرد و نبی اسلام نیز ماه را به دونیم تقسیم نمود. علاوه بر انبیای الهی بسیاری از مرتاضان و جادوگران نیز دست به اعمالی عجیب و حیرت‌آور می‌زنند. تمام رفتارهای گزارش شده، که توسط انبیاء و مرتاضان صادر شده است، اعمالی هستند که پیش‌زمینه‌های معرفتی ما، آنها را تصدیق نمی‌کند به همین جهت است که معجزات را اموری خارق عادت می‌دانند. به عنوان مثال پیش‌زمینه معرفتی ما انسانها هرگز نمی‌پذیرد که فردی با یک اشاره ماه را به دونیم تقسیم کند، اما وحی به ما می‌گوید که چنین عملی توسط نبی اسلام انجام شده و معاصران آن بزرگوار نیز شاهد چنین حادثه‌ای بوده‌اند. حال اگر بخواهیم شرط سوم سوئین‌برن را بپذیریم، باید منکر وقوع تمام رخدادهایی شویم که دین تحت عنوان معجزه برای ما گزارش نموده است، در حالی که چنین انکاری خلاف عقیده خداپاوران می‌باشد. به علاوه خود سوئین‌برن نیز خداپاوار است و هرگز نمی‌تواند منکر وقوع معجزات شود.

اشکال دیگر دیدگاه سوئین‌برن را می‌توان در بحث گواهی وی یافت. وی در بحث حجیت تجربه دینی برای سایر افراد از بحث گواهی مدد گرفت و در آن به تجربیات علوم طبیعی اشاره کرده است. اما نکته مهم در این است که این‌گونه تجربیات توسط سایر افراد قابل آزمون دوباره است، در حالی که تجربه دینی یک فرد توسط دیگران غیرقابل آزمون است. از این رو نمی‌توان از اصل گواهی در علوم تجربی به حجیت تجربه دینی افراد نتیجه گرفت.

۱۰. نتیجه‌گیری

تا بدین جا به اشکالاتی که به بخش‌هایی از نظام فلسفی سوئین‌برن وارد بود، اشاره کردیم. اما درباره نظام کلی دیدگاه وی و خصوصاً اصل ساده‌باوری چه می‌توان گفت؟ آیا تمسک به اصل ساده‌باوری برای توجیه تجربه دینی معقول است؟ به عقیده راقم این سطور به منظور بررسی نهایی صحت و سقم نظریات سوئین‌برن در باب حجیت تجربه دینی، ابتدا باید اندکی پیرامون عقلانیت سخن گفت و ساحت‌های مختلف آن را شناخت و از هم تفکیک کرد.

به نظر می‌رسد که عقلانیت دارای دو ساحت کاملاً مختلف می‌باشد و احکام هر یک از دیگری متفاوت است. یکی از ساحت‌های عقل، عقلانیت فلسفی و ساحت دیگر عقلانیت عرفی می‌باشد. برای آشکار شدن مقصود، ابتدا به بررسی هریک از این ساحتها پرداخته و احکام آنها را مشخص می‌کنیم و سپس نظریات سوئین‌برن را در این دو ساحت مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم و خواهیم دید که آیا این نظریات می‌توانند در این دو ساحت معتبر باشند یا خیر؟

ساحت عقلانیت فلسفی گونه‌ای از عقل است که در آن تمام مقدمات استدلال باید بوسیله عقل فلسفی اثبات شوند. این ساحت هیچ امری را به عنوان پیش فرض قبول نمی‌کند و به جنبه کاربردی معارف بشری توجه ندارد. این ساحت از عقلانیت از گرفتار شدن در وادی شکاکیت هراسی ندارد و پیوسته تا امری برایش اثبات عقلی نشود، در آن تردید و شک روا می‌دارد. برای نمونه باید گفت که در ساحت عقلانیت فلسفی نمی‌توان ادراکات حسی را معتبر شمرد؛ زیرا این ادراکات قابلیت اثبات پذیری فلسفی را ندارند و هرگونه تلاش برای اثبات آنها مستلزم دور خواهد شد. مثلاً ابن‌سینا پیشنهاد می‌کند که اگر شخصی ادراکات حسی و جهان خارج را منکر شد او را مورد ضرب و شتم قرار دهید تا از این طریق متوجه وجود جهان خارج شود (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ق: ۵۳)، ولی این سخن شیخ‌الرئیس نیز صرفاً جنبه کاربردی دارد و از منظر فلسفی قادر به اثبات ادراکات حسی نیست، زیرا شما بوسیله ضرب و شتم شخص منکر درصدد تحریک حس لامسه او برمی‌آیید و از این طریق سعی در اثبات ادراکات حسی دارید که البته دوری بودن این عمل برکسی پوشیده نیست. بسیاری از اموری که در منطق بدیهی شمرده می‌شوند از قبیل متواترات، تجربیات و... (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵: ۲۶۳)، همگی از نظر عقل فلسفی مردودند و نمی‌توانند پایه معرفتی انسان را بنیان نهند. در این ساحت عقل، ارتباط مستقیم ذهن با عین مورد تردید است و به‌هیچ‌وجه روشن نیست که ذهن بتواند از عالم خارج پرده‌برداری کند. لذا اسناد احکام ذهنی مثل وجوب و امکان و... به عالم خارج به هیچ وجه امر مسلمی نمی‌باشد و

باید اثبات شود. البته در این ساحت از عقلانیت علم حضوری دارای اعتبار است و می‌توان گفت که علم شخص به وجود خودش، علمی حضوری است و نیاز به استدلال ندارد، اما علم به وجود جهان خارج، علم حضوری نیست و نیازمند اثبات می‌باشد.

اما ساحت دیگر عقل را می‌توان عقلانیت عرفی دانست. در این ساحت انسان به تفکر بها می‌دهد، اما به جنبه کاربردی معارف بشری نیز توجه دارد. در این ساحت بسیاری از معارف بشری بدیهی فرض می‌شوند، زیرا جنبه کاربردی دارند، مثلاً ادراکات حسی برای انسان فایده کاربردی دارند و او می‌تواند بدین وسیله زندگی روزمره خود را اداره نماید. به همین جهت فلاسفه و حکماء این نوع ادراکات را معتبر شمرده و از منابع معرفت محسوب می‌کنند، اگرچه هیچ استدلال فلسفی‌ای را نمی‌توان برای اثبات اعتبار آن ذکر نمود. همچنین گزاره‌های مبتنی بر حافظه و گواهی نیز وضعیتی مشابه ادراکات حسی را دارند، ولی به دلیل نقش مهم‌شان در زندگی، فلاسفه آنها را جزء امور بدیهی به‌شمار آورده‌اند و خود را بی‌نیاز از اثبات اعتبار آنها می‌دانند. در این ساحت انسان می‌تواند به مدد پاره‌ای اصول عقلانی و انضمام نمودن ادراکات حسی و گواهی و حافظه و... به تفکر بپردازد و بنیان‌های نظام فکری خود را بر آنها بنانهد و برای خود، جهان‌بینی تشکیل دهد. اما باید توجه داشت که چنین جهان‌بینی‌ای، جهان‌بینی فلسفی محض نمی‌باشد، زیرا پیشاپیش برخی امور را بدیهی و بی‌نیاز از استدلال می‌داند در حالی که در واقع بدیهی نمی‌باشند.

اکنون با توجه به تفکیک ساحت‌های مختلف عقلانیت، می‌توانیم درباره نظریه سوئین‌برن اظهار عقیده نماییم. همان‌طور که گذشت سوئین‌برن با توسل به اصل ساده‌باوری و تمسک به ادراکات حسی، تجربه را برای شخص صاحب تجربه معتبر دانست و با توجه به جایگاه مهم گواهی در معارف بشری و استمداد به اصل گواهی، تجربه‌های دینی را برای سایر افراد نیز دارای اعتبار دانست.

اگر سخنان او را در ساحت عقل فلسفی مورد ارزیابی قرار دهیم، به هیچ‌وجه قابل دفاع نخواهد بود، زیرا اعتبار تجربه دینی از نظر او برپایه ادراکات حسی و معارف مبتنی بر گواهی است، در حالی که عقل فلسفی قادر به اثبات اعتبار ادراکات حسی و گواهی نمی‌باشد. به همین دلیل تجربه‌های دینی‌ای که اعتبار خود را از این دو اصل کسب می‌کنند نیز از اعتبار ساقط می‌شوند. بنابراین مدعای سوئین‌برن در ساحت عقل فلسفی، زمانی قابل دفاع خواهد بود که

بتواند اعتبار ادراکات حسی و گواهی را ثابت نماید، در حالی که او اقدام به چنین عملی ننموده و از پیش صحت آنها را فرض گرفته است. اما سخنان او در ساحت عقل عرفی قابل پذیرش است؛ زیرا همان گونه که گفتیم در این ساحت ادراکات حسی و معارف مبتنی بر گواهی به دلیل فایده و کارایی زیادشان، امور بدیهی فرض می‌شوند. لذا تجربه دینی‌ای که مبتنی بر آنها می‌شود نیز حظی از اعتبار خواهد داشت و ما می‌توانیم بپذیریم که متعلق تجربه‌های دینی، که خداوند یا امرنامتناهی می‌باشد، در عالم خارج تحقق دارد.

منابع

- ابن سینا، حسین ابن عبدالله (۱۴۲۸ق)، الهیات شفا، انتشارات ذوی القربی، چاپ اول.
- اصغری، محمد جواد (۱۳۹۱)، مبانی معرفت شناختی سوئین برن در تجربه دینی، مجله اندیشه نوین دینی، پاییز ۹۱، سال هشتم، شماره ۳۰.
- گیسلر، نورمن (۱۳۷۵)، فلسفه دین، ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی، انتشارات حکمت، چاپ اول.
- نصیرالدین طوسی (۱۳۷۵)، اساس الاقتباس، نشر مرکز، چاپ اول.
- Audi, Robert, Epistemology: A Contemporary Introduction to the Theory of Knowledge, Taylor & Francis e-library 2005
- Peterson Michael & Others, Reason and Religious Belief, Oxford University Press, 1998
- Swinburne, Richard, Is There a God, Oxford University Press 2010
- Swinburne, Richard, The existence of God, Oxford University Press, 2004



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو فریښتی
پرتال جامع علوم انسانیت